



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۲/۱۴

محمد ولی آریا

چه باید کرد

قسمت اول

هر زمانی که یک فرد، یا یک اجتماع انسانی و یا یک ملت، با بحران پیچیده ای دست و گریبان می شود و راه عبورش را از آن سرسام، به سادگی نمی یابد، اولین سوالی که از ذهنیت فردی و یا جمعی می تراود، یک جمله ساده و مشهور است که: «چه باید کرد»؟.

اما سادگی این سوال، بار سنگینی از جواب را با خود حمل می کند که خود گشاینده درب بزرگی از پرسش های بیشمار و متنوع دیگر است، که ما معضله فردی و یا جمعی را برای ایجاد مبحث کنار می گذاریم و صرف بر سرنوشت ملت و آژون و سرگردان افغانستان به بحث خواهیم نشست.

در رابطه با افغانستان، نخستین سوال از اینجا نشأت می کند که آیا اوضاع ملت افغانستان در داخل کشور، آنچنان مثبت و ناگوار است که باید در پی چاره ای گشت؟

این سوالی است که با حاشیه نشینان بی درد، و مصلحت جویان منافع عندی، و همدستان متقدرین بی باک جهانی، و همدان حاکمیت جفاکار ملی، و جدایی طلبان خوشه چین باد های متلاطم، سر و کار ندارد. زیرا اینها کسانی هستند که بر نوک شاخه نشسته اند و بیخ شاخه را اره می کنند. که روی سخن ما با این عناصر نیست.

روی سخن ما با آن آگاهان خردمند و ملت پروران دردمند افغانستان است که از اوضاع پریشان و نا بسامان مردم خویش، با تمام وجود، نا آرام و جریحه دار هستند. کسانی که دیگر از تماشای شعبده بازی های گردانندگان اقتدار جهانی، تا اعماق خسته و بیزار شده اند. کسانی که کاسه صبر شان از تحمل فرساینده نیرنگ های بی آرم داخلی و خارجی، لبریز شده است، کسانی که ایمان برحق شان، آنها را به تأمل و تدبر برای قوام و رهایی از این وخامت تحمل نا پذیر، تشجیع می کند.

روی سخن ما با آن راه جویانی است که در خویشتن جوهری از رشادت و شهامت انسانی را در غلیان می یابند و معرفت و خردمندی را چون مشعلی فرا راه خویش دارند. کسانی که به مناظر جهانی، با رحمت انسانی و مروت ملی و محبت بشری نگاه می کنند و بالاخره کسانی که این اوصاف را صادقانه در خویش می ببینند. روی سخن ما با این مردمان است.

زیرا آنچه در افغانستان گذشته است و هم اکنون می گذرد، برای کسانی که مطلع بر حق انسانی، و منعم و ستمیده بر صیانت از حیثیت انسانی، و معترف بر ارتقای انسان هستند، در مقایسه با سیر تند تکامل ملل جهان، دیگر قابل تحمل نیست. آیا یک وجدان بیدار و یک خرد استوار می تواند از وضع و حالت موجود ملت سرگردان افغانستان راضی باشد؟.

که در ثبوت وخامت این بحران ملی، ما چاره ای جز تکرار آن ناهنجاری هائی نداریم که ملت افغانستان هر آن بر گوشت و پوست و عقل و ایمان خود تحمل می کند.

آیا یک ملت خدا پرست، ریا کاری های دینی و سخت گیری های بیزار کننده ضد ایمانی طالبان را می تواند بپذیرد؟ و آیا یک انسان با ایمان، دساتیر استبدادی و استعماری را با توجیهات کاذب دینی طالبان، تحمل کرده می تواند؟.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

ملتی که نمی تواند پیشوای پرده نشینش را ببیند و بشناسد، چه رسد به آنکه زمامدار شایسته و با کفایتی برای خویش برگزیند، آیا از حقوق اساسی بشری در تعمیم حق حاکمیت سیاسی خود، بهره مند است؟.

ملتی که اکثر کار گزاران اقتدار سیاسی آن، مجرمین مشهور جنایات ضد بشری توسط مراجع حقوقی جهان شناخته شده اند، آیا از یک حاکمیت مشروع ملی و انسانی برخوردار است؟.

ملتی که وثیقه ایمانی اش، سراسر مملو از کسب معرفت و تفکر و تعمق در جهان و کائنات است؛ اما از علم و دانش و تفکر محروم ساخته می شود، آیا می تواند یک ملت با ایمان باقی بماند؟.

ملتی که نخستین حرف ایمانش « أَقْرَأُ » (بخوان) است مگر خواندن برای او منسوخ شده است، آیا می تواند به حاکمیت چهل گستر طالبان تن دهد؟.

رژیمی که درب علم و معرفت را بخاطر تحمیل ملی بسته است، و کسب دانش را چنان در کشور مختل کرده است که هیچ کس نمی داند در مکاتب نیم بند تدریسی آن، چه چیزی تدریس می شود و فارغان آن به کجا رانده می شوند و چه سرنوشتی در یک حاکمیت دیکتاتوری فاشیستی تبعیض طلب، منتظر آنها است، آیا یک رژیم شایسته هدایت علمی و بنیاد گذار معرفت ملزوم عصری است؟

رژیمی که ذکر وصف « وَدود » خداوند را، که جز مهر و محبت و عشق، نیست ممنوع کرده است، آیا مظهر نفرت و خصومت آشکار با مقدسات ملت افغانستان نیست و آیا چنین دستور خشن ضد مرحمت خداوندی، خنجر دین ستیزان را دسته نمی دهد؟.

رژیمی که ملت را عمداً و قصداً که در تیره روزی و تگدی (گدایی) تا اعماق فقر نگه داشته است که به هر بیگانه تازه وارد در کشور چون مرجع خیرات حمله برده می شود، رژیمی که هر عضو آن از ثروت های سرازیر شده شرق و غرب و از شکم سیری، به اندازه سه فرد ملت، فربه و چاق شده اند، آیا می توان پروای ملت فقیر و گرسنه افغانستان را انتظار برد؟.

رژیمی که بدون مشروعیت سیاسی و در فقدان کسب آرای اکثریت ملت، منابع و ثروت های ملی را بدون فیصله یک مرجع تمثیل اراده ملی (شورای انتخابی)، چون ملکیت شخصی و مال بی صاحب با یغما گران جهانی بی دریغ معامله می کند و به کسی اجازه نمی دهد که بپرسد که به چند فروخته است و پول آن در کجاست، آیا حق حاکمیت بر سرنوشت یک ملت فقیر را دارد؟.

رژیمی که آثار تاریخی کشور را که منبع مهم جذب سیاحان جهانی در ازدیاد عواید ملی بود، به دستور استعمار صغیر پاکستان منفجر کرد و برای زمینه سازی یک سرقت فرهنگی، با نمایش کاذب تخریب آثار تاریخی موزیم کابل، در حقیقت آثار گرانبها و منحصر به فرد افغانستان را به موزیم شخصی بینظیر بوتو و نواز شریف فرستاد. آیا مستحق اعتماد و اعتبار در حفظ ارزشهای ملی است؟.

رژیمی که تبعیض قومی و زبانی و مذهبی و جنسی را منیحت یک حربه مؤثر برای افتراق و جدایی ملی، تشویق و تشجیع می کند تا توطئه « تفرقه انداز و حکومت کن » را مسجل کرده باشد، آیا حق دارد که از حاکمیت سیاسی سراسری ملی نمایندگی کند؟.

رژیمی که هر روز غیر از نمایشات بازاری و افتتاح فروشگاه های اشیای وارداتی و ساختن مناره های بی معنی، یگانه اقدام جدی و پیگیرش ساختن و پرداختن یک اردوی کوبنده جنبش های احتمالی آینده است و چنان با تبختر آنرا به رُخ ملت بی دفاع افغانستان می کشد که گویا قوای دشمن نا مرپی ای در پس دیوار است؛ لیکن از ساختن یک مکتب و یا یک مرجع اشتغال و کار یابی مُولد ملی جلو می گیرد.

رژیمی که اعضای فربه آن، تمام قصرهای دزدان کهن را اشغال کرده اند و از زیستن در اماکن مجلل و سواری موتر های لوکس زر سالاران فراری لذت می برند؛ اما در ویران کردن خانه هایی که راه انتقال قوای ضربه رژیم را برای عکس العمل سریع نظامی محدود می کند، چنان خشن و بی پروا و بی لحاظ انسانی عمل می کنند که هزاران نفر را در شهر کابل بی خانه و آواره ساخته اند که چندین تن از شدت وخامت این ویرانگری، به سکنه های قلبی مواجه شده اند، آیا چنین رژیمی از رحمت و عدالت اسلامی و انسانی بویی برده است؟.

رژیمی که نیم نفوس کشور یعنی دختران و زنان را از کسب معرفت و مجال آگاهی های حرفه ای و عواید مشروع از زحمات علمی محروم کرده است و ادعای حفظ عفت و عصمت زنان کشور را بهانه ساخته است، آیا این توطئه، خود زمینه های تشبثات نا مشروع را برای تداوم زندگی زنان در کشور فراهم نمی کند؟.

رژیمی که یگانه وسیله غصب حاکمیت سیاسی در افغانستان، برایش پوشاندن واسکت های منفجره به تن کودکان یتیم و فقیر، برای کشتن و متلاشی کردن تن هزاران پدر و مادر کودک معصوم بر روی جاده ها بود، آیا حق دارد سر نوشت یک ملت غم گسار و ماتم زده را تمثیل کند؟.

رژیمی که برای ایجاد رعب و بیم دهشت افگانه در منطقه، ساخته و پرداخته شده است؛ اما خودش هیچ فتح نظامی نداشته است و تمام سد های احتمالی مخالفت را با رشوه های میلیون دالری از کیسه توسعه جویان جهانی و تبلیغات و پروپاگند های مرعوب کننده آنها، از عقب فرو ریخته است، اکنون رژیم اسلام آباد، یعنی همان صانع و سازنده اش که از کفایت سیاسی و نظامی طالبان بخوبی آگاه است و جهان غرب چراغ سبزی را بر رُخش در حمله های ضد انسانی بر مردمان بی دفاع افغانستان روشن کرده است تا طالبان را بخاطر همنوایی شان با رقبای اقتصادی ایالات متحده در منطقه، یک گوشمالی ملایم بدهد. که در نتیجه این جنگ زرگری، رژیم گزافه گوی طالبان به دنبال یک میانجی صلح، در بدر می گردد.

رژمی که صحنه ملی را با یک جال استخباراتی، همچون رژیم های دیکتاتور پیچانده است و از همه چیز مردم خبر دارد و ملت مظلوم و مقهور افغانستان را با تمسخر و تعجیز نگاه می کند و با تهدید و تخویف، به کرنش و دعا گویی کاذب از خویشتن در وسایل ارتباطات جمعی و توسط «یوتوبر» های مرتشی وادار می سازد.

آیا تداوم چنین رژیم نا جانز در افغانستان با تحمیل چنین ستم ملی و فرهنگی بر ملت افغانستان، و چنین بی اعتنائی به حیات و آینده یک ملت معصوم، و چنین انسان دشمنی تبعیض گرانه ضد ملی مشروع است، و چه کسی و با چه وجدانی میتواند قبول کند که رژیم مسلط در افغانستان باید باقی بماند؟ اگر جواب این است که چنین عنصر ریا کار استعماری، حق حاکمیت بر حیات یک ملت تاریخی، آزادیخواه و مظلوم را ندارد، آنگاه سوال «چه باید کرد» را می توان مطرح کرد.

بنابر آن از آگاهان افغانستان می خواهیم که اگر این رهیاب متسلسل را کمی طویل می یابند، کم حوصله نشوند. کسانی که فکر می کنند حاکمیت سیاسی در افغانستان نامشروع و نا پایدار است و نسخه می دهند که باید در برابر آن به مقاومت مسلحانه آبی پرداخت؛ اما نمی توانند بگویند که این مقاومت چگونه و از کجا هدایت شود، و چنان در سطح ملی بسیج گردد، از کجا تمویل شود، توسط کی تجهیز گردد، چه هدف سیاسی را دنبال کند، چه استراتژی و تاکتیک هایی را برای رسیدن به هدف پیاده نماید، نیروهای مقاومت را چگونه تشخیص و تعیین کند، و چگونه به انسجام صفوف مقاومت سراسری در عرصه ملی بپردازد، و بالاخره چه نیرو و نظام سیاسی را منحیث یک جانشین مشروع در کشور پیاده نماید؟

از جانی، بحث مقاومت آبی، بر علاوه ابعاد گوناگونی که در بالا بر شمردیم با توجه به پالیسی های مجهول و غیر قابل اتکاء پایدار، در حمایت از آزادی و حقوق بشری، توسط کارسازان مقتدر جهانی، عامل دیگری از بی اعتمادی در تکیه کردن بر اقوال سست آنهاست. آیا قرارداد امنیتی بین ایالات متحده و حکومت احمد زی را بخاطر داریم که چسان آب شد و در زمین فرو رفت، که اتکاء به این ابر قدرتان هیبتناک، همانا قصه «پهلوان کاروان» را در خاطر زنده می کند.

اینها همه، همان سوال های پیچیده و متعددی هستند که در آغاز به آن اشاره کردیم؛ اما آنچه خود این سوال را بیجا می کند. ماهیت و کیفیت سوال است که آیا این یگانه راه برای حل معضله حیاتی ملت افغانستان است، یا آنکه در این پندار یک عنصر عمده و اساسی مفقود است که سبب می شود تمام بحث مقاومت گرم آبی را لغزنده و فرو ریزنده بسازد.

باید خاطر نشان کرد که تمام تحولات پایدار ملل در بر آوردن تمنیات انسانی مردمان آن خطه ها، بخاطر تکامل حیات، آزاد زیستن، آگاه گردیدن، خوشنود بودن، رشد یافتن و حق داشتن، همه از یک مجرا عبور کرده است و آن نقش آگاهانه و دخالت مندانه اکثریت مردمان این ملل در تعیین سر نوشت آنها بوده است.

در غیر آن، این نقش دخالت‌مندان می‌تواند مسیر های گوناگونی را بر گزیند. می‌تواند ماجراجویانه و آنی و خشن باشد، می‌تواند دهشت‌افگانه و رعب‌انگیز باشد، می‌تواند مصلحت‌جویانه و انفعالی باشد، می‌تواند یک عدم اطاعت خاموش باشد و می‌تواند یک نیروی محدود پیکارجو باشد، که ما شاهد انواع گوناگون آن در تاریخ بوده ایم و زوال و فتور همه را در درازنای زمان دیده و شنیده ایم.

مگر ما، شاهد و ناظر فقط یک شیوه پایدار و استوار تحول و تکامل بوده ایم، شیوه ای که می‌تواند تحول اجتماعی به راه اندازد و آنرا بر بنیاد مستحکم اتکاء بر عنصر اساسی آن یعنی مردمان ملل جابجا نگه دارد و هیچگاه پایگاه و جایگاه حمایت ملی خود را به نفع عوامل عندی و یا علایق محلی و پیوند های محدود سیاسی بیجا نکند.

این راه با بسیج کتله های ملی در چوکات هسته های مطلع بر نشیب و فراز جنبش های آزادیبخش ملی پیموده می‌شود. جنبش‌هایی که ستون های استوار آن بر اراده ملت سراسری و اداره مستدام حاکمیت ملت نهاده شده است. این راه از ساختن و پرداختن یک پیکره اجتماعی و سیاسی آلترناتیف (بدیل) شایسته حاکمیت مسلط هموار می‌گردد. این آلترناتیف و بدیل جانشین شونده اقتدار ملی، یک معمار سزاوار بنای استوار سیاسی و اجتماعی خواهد بود که می‌تواند مداومت و پایداری سازمان مطلوب اجتماعی را تضمین کند.

مگر این بدیل سیاسی یک دست‌آورد فوری و بی‌زحمت نیست؛ اما مطمئن و موفق و مستدام است، برای آنکه بر تهداب استوار اعمار ملی، نهاده شده است.

پایان قسمت اول



[مطالب دیگر نشر شده محترم ولی آریا اینجا کلیک کنید.](#)